

# هویت تاریخی مردم ایران

بازشناسی برخی از ابعاد در عصر باستان

مهدی دست



«پسر خدا - پادشاهی» عصر پیشدادی شکل گرفت که شباهت زیادی به نظام «پسر خدا - پادشاهی» فرعونی حاکم بر مصر باستان داشت.<sup>(۸)</sup>

روشن است که در چنین نظامی، پادشاه از بالاترین مشروعیت برخوردار است و او به طور معمول به عنوان «پسر خدا» در روی زمین، دارای قدرت و اختیارات وسیع خدایی است.

ب. «روحانی - پادشاهی» (قریب ۱۵۰۰ - ۱۲۰۰ قم) پس از سلسله پیشدادی، سلسله کیانی بر سر کار آمد. روی کار آمدن این سلسله در پی بروز برخی اصلاحات در اندیشه آریاها صورت گرفت. از ابعاد و گستره این اصلاحات، اطلاعات چندانی نداریم، اما آنچه مسلم است این که در خلال این اصلاحات، نخستین انسان و نخستین پادشاه عصر پیشدادی، که جمشید خدازاده دوران بی مرگی است<sup>(۹)</sup> و بر اساس سنت هندی<sup>(۱۰)</sup>، پس از مرگ پادشاه مردگان و پادشاه دوزخی هاست،<sup>(۱۱)</sup> به مرتبه «انسان میرنده» یعنی «گیومرتن» - کیومرث - تنزل کرد<sup>(۱۲)</sup>؛ همچنان که پادشاه می بایست از میان القاب، تنها به عنوان «کی / کاوی» (کاهن، روحانی) قناعت ورزد.<sup>(۱۳)</sup> این در حالی بود که مشروعیت قدرت پادشاه کیانی در گروکسب «فره ایزدی» از طریق رفتار عادلانه بود.<sup>(۱۴)</sup>

این موارد از بروز تحولی ریشه ای در اندیشه و آیین آریایی حکایت دارند؛ تحولی که در آن اعصار انباشته از خرافات، جز از منع وحیانی و توحیدی مورد انتظار نیست. هرچند در سنت ایرانی هیچ نشانه ای از بعثت پیامبری در آغاز عصر کیانی به چشم نمی خورد، اما در سنت اسلامی از امام صادق علیه السلام نقل شده که کی خسرو سیصد پیامبر را به قتل رسانده است.<sup>(۱۵)</sup> این نقل دست کم می تواند مؤیدی باشد بر بعثت انبیای الهی در دوران کیانی، بلکه در اواخر عصر پیشدادی. این گزارش همچنین گویایی بازگشت اتحرافات دوران پیش از بعثت انبیاست که در نتیجه آن، تعارضات شدیدی میان حق طلبان و هیأت حاکمه بروز کرده بود و در این میان، نظام حاکم حق خواهان را از دم شمشیر می گذراند.

به هر حال، بر پایه قرایین موجود، مقارن روی کار آمدن کیانیان، نظام سیاسی جامعه ایرانی از «پسر خدا - پادشاهی» به نظام «روحانی - پادشاهی» یا به عبارتی، «کاهن - شاهی» مبدل شد. اما از نظر فلسفه سیاسی، قرایینی همچون عنوان پادشاهان کیانی و تقید مشروعیت آنان به احراز فره ایزدی، گویای تداوم فلسفه سیاسی خدامحوری است. ویزگی فلسفه سیاسی عصر کیانی گرایش توجیهی آن است، هرچند این گرایش در اواخر این دوره به شرک کهن آلوه شده بود، در

والاًمراء»<sup>(۲)</sup> و بسیاری از آیات و روایات دیگر که شاهد بر این مدعای هستند.

آنچه این نوشتار در پی آن است، تبیین چهارچوب کلی ساختار سیاسی ایران باستان، یعنی فلسفه سیاسی (مقاهیه بنیادین و زیرساخت نظام سیاسی) و نظام سیاسی (شاکله و ساختار نهاد حکومتی) ایران، از کهن ترین ایام تا انقراض ساسانیان است؛ دورانی قریب ۲۶ قرن و مشتمل بر عصر حیات اجتماعی مشترک آریاها هندی و ایرانی، یعنی عصر پیشدادیان قریب ۲۰۰۰ تا ۱۵۰۰ قم، عصر کیانی قریب ۱۵۰۰ تا ۱۲۰۰ قم، عصر زرتشت و دوره های متعاقب آن تا ظهور دولت هخامنشی قریب ۱۲۰۰ تا ۵۵۰ قم، عصر هخامنشی از ۵۵۰ تا ۳۳۰ قم، عصر اشکانی از ۲۵۰ تا ۲۲۴ م و سرانجام، عصر ساسانی از ۲۲۴ تا ۶۵۱ میلادی.

در اینجا، تذکر دو نکته لازم است: نخست این که هرچند دوران مبدی دیگر از قلمرو بحث مربوط به دوره های نیمه اسطوره ای تاریخ ایران است، اما آنچه در رابطه با این برهه مستند این گفتار می باشد، عمدتاً مطالعات زبان شناختی و دین شناختی است که بر میراث غیرقابل انکار و بلکه متواتر ایرانیان استوار است. ثانیاً، به دلیل رعایت اختصار و تناسب حجم نوشته با نشریه، در بسیاری موارد، از ارائه متن اسناد و ادله خودداری شده است.

**ساده‌ترین شکل سازمان اجتماعی آریاها**  
ساده‌ترین شکل سازمان اجتماعی آریاها، همچون بسیاری از دیگر اقوام جهان، نظام قبیله‌ای بوده است.<sup>(۳)</sup> اما از آن رو که گنجاندن نظام قبیله‌ای تحت اصطلاح «نظام سیاسی» مشکل و مورد انکار برخی صاحب نظران است،<sup>(۴)</sup> موضوع بحث «ساختار سیاسی ایران» از نظامهای متشکل و منسجم آریایی آغاز می گردد:

الف. «پسر خدا - پادشاهی»؛ کهن ترین ساختار سیاسی ایران (قریب ۲۰۰۰ - ۱۵۰۰ قم)  
بر پایه تحقیقات دین شناختی و پژوهش های زبان شناختی، کهن ترین فلسفه سیاسی رایج در جوامع آریایی عبارت بود از: «خدا محوری» و اختصاص حق حاکمیت به خداوند؛<sup>(۵)</sup> با این ویزگی که آریاها خدایان متعددی داشتند و عناصر طبیعت، اجرام اسمانی و ارباب انواع را پرستش می کردند. اما در همین جهان بینی مشرکانه<sup>(۶)</sup>، حق حاکمیت متعلق به خدایان بود و رتبه‌نوع متصدی امر حاکمیت، خورشید.<sup>(۷)</sup>  
براساس فلسفه سیاسی مزبور (خدامحوری)، نظام سیاسی

این باره، افزون بر روایت امام صادق علیه السلام مبنی بر ظهور پیامبران الهی در عصر کیانی، وجود قرایینی بر وجود آیین «مزدپرستی» و «یکتا پرستی» پیش از ظهور زرتشت<sup>(۱۶)</sup> و نیز لحن بسیاری از گفتار اصیل زرتشت، که گویا او مطلب جدیدی نیاورده، بلکه او خود یک مزدپرست راستین است که از انحراف رهبران دینی و سیاسی - گرپان و کاویان - شکوه می‌کند،<sup>(۱۷)</sup> همگی مؤيد این مدعای هستند.

**ج. نظام «امت و امامت» (قریب ۱۱۰۰-۱۲۰۰ قم)**  
نظام سیاسی «کاهن - شاهی» طی چندین نسل، بلکه چندین قرن تداوم یافت. در بخش اعظم این دوران، ایرانیان شرقی از ماوراءالنهر گرفته تا حدود ری و طبرستان و گاه فراتر از آن، تحت حاکمیت نظام یکپارچه کیانی قرار داشتند.<sup>(۱۸)</sup> اما در اواخر این دوران، نظام سیاسی کیانی متلاشی شد، در هر تابعیه‌ای حکومتی محلی و مستقل فرمان روایی داشت.<sup>(۱۹)</sup>

حکومت‌های محلی مذبور نیز همان ساختار سیاسی «کیانی» را داشتند،<sup>(۲۰)</sup> ولی دستگاه فرمان‌روایی کیانی از نظر عملکرد و پایبندی به اصول اخلاقی و آداب و رسوم به شدت سقوط کرد و از ساختار «روحانی - پادشاهی» جز نامی باقی نماند و این حکومت‌ها به شکل حکومت‌های خودکامه سلطنتی در آمدند. توده مردم نیز در انواع فساد و تباہی اخلاقی و پرسنل مظاهر شرک، از جمله آتش و اجرام آسمانی فرو رفته بود.<sup>(۲۱)</sup> در حالی که نظام «روحانی - پادشاهی» عصر کیانی در بدترین وضعیت خود به سر می‌برد، زرتشت قیام کرد.<sup>(۲۲)</sup> او بار دیگری ندای توحید در داد<sup>(۲۳)</sup> و با تلاش خستگی‌ناپذیر و پس از گرویدن یکی از کاویان به نام کی گشتاسب به وی، به مبارزة قهرآمیز با دیگر حاکمان کیانی پرداخت و سرانجام، بر آنان پیروز شد.<sup>(۲۴)</sup>

لحن گفتار زرتشت به خوبی نشان می‌دهد که پیام او چندان برای مخاطبانش نااشنا نبوده است. او هیچ‌گاه، مخاطبانش را بدین‌گونه که شما را به «اهورا مزدا» (خدای دنای توانا) فرا می‌خوانم، مورد خطاب قرار نمی‌داد<sup>(۲۵)</sup>، بلکه او بیش ترین شکوه را از کاویان و گرپان (پادشاهان کاهن و روحانیان حامی ایشان) داشت که در فساد و تباہی فرو رفته و جامعه، حتی کشاورزی و دامداری، را از رونق انداخته بودند.<sup>(۲۶)</sup> گویی او آمده بود تا آینن توحید را که از درون تهی شده و با شرک کهن آمیخته شده بود، احیا کند.

در کهن ترین بخش اوستا، معروف به «گات‌ها» (سرودها) که در اصالات و صحت انتساب آن به زرتشت، تقریباً شک و تردیدی وجود ندارد<sup>(۲۷)</sup>، زرتشت این معنا را القا می‌کند که حق

حاکمیت از آن خداوند (اهورا مزدا) است و اوست که فرمانروای جامعه را تعیین می‌کند.<sup>(۲۸)</sup> زرتشت بر این اساس، از اهورا مزدا می‌خواست که برای نجات مردم و رهبری خردمندانه جامعه، فردی را برگزیند.<sup>(۲۹)</sup> در همین حال و هوا فرشته الهی، رَهْمَةَ (بهمن)<sup>(۳۰)</sup> فرود آمد و زرتشت را، که بیشتر به عنوان رهبر دینی و صاحب دعوت برگزیده بود، به عنوان رهبر سیاسی جامعه نیز تعیین کرد.<sup>(۳۱)</sup>

زرتشت برای ساختار سیاسی مورد نظر خود، نام خاصی ارائه نمی‌داد؛ همچنان که او ظاهراً عنوان «کاوی» و «کی» را از گشتاسب (مرید و حامی بزرگ زرتشت) سلب نکرد.<sup>(۳۲)</sup> بر این اساس، به نظر می‌رسد که ساختار سیاسی مورد نظر او، با ساختار سیاسی عصر «کیانی» تفاوت اساسی نداشته است. آنچه در این زمینه برای زرتشت اهمیت داشت این بود که آنچه را در ظاهر و در مقام لفظ ادعا می‌شد، ولی از محظوظ تهی شده بود، دوباره با حقیقت پیوند دهد. بدین سان، زرتشت بر اساس فلسفه سیاسی «خدامحور»، نظام سیاسی «امت و امامت» را - به معنای واقعی کلمه - بنیان نهاد؛ نظامی که خود او به تعیین خداوند در رأس آن قرار دارد و کی گشتاسب و وزیرش، جاماسپ از زیردستان و دستیاران وی محسوب می‌شوند.<sup>(۳۳)</sup>

از سرنوشت نظام سیاسی که زرتشت بنیان نهاد و روند تحولات سیاسی پس از زرتشت تا گسترش قلمرو مادها به شرق ایران، یعنی دورانی قریب پنج قرن، اطلاعی در دست نیست. اما از این که پس از عصر زرتشت و کی گشتاسب تا روی کار آمدن مادها (قریب ۵۴۹-۷۲۰ قم)، دیگر نام هیچ پادشاه یا سلسه‌ای در سنت ایرانی ثبت نگردیده، و هم از این گزارش که زرتشت عاقبت در جنگ با اقوام آریایی صحرائشین تورانی و مشرک به قتل رسید،<sup>(۳۴)</sup> می‌توان برداشت کرد که دیری نپاییده که نظام بنیان‌گذاری شده توسط زرتشت و نیز فرهنگ و فلسفه سیاسی توحیدی او در معرض تهاجمات بی‌امان اقوام آریایی مشرک قرار گرفته و جامعه شرقی ایران دوباره در دامن نظام قبیله‌ای و ملوک‌الطاویلی آریایی سقوط کرده است. با این همه، گیرایی سرودهای زرتشت و عشق و ایمان باقی‌مانده پیروانش این بستر را فراهم آورد که نام زرتشت و خاندان و گزیده اشعارش هرگز از خاطره‌ها محروم نگردد<sup>(۳۵)</sup>، و آن‌گاه که مهاجمان مشرک بر کشور اهورایی او تاختند و ظاهراً برخی از پیروان سازش‌کار او نیز به احیای شرک کهن آریایی پرداختند،<sup>(۳۶)</sup> بدعتگذاران جز رنگ آمیزی کردن افکار مشرکانه با ادبیات زرتشت و ساختن معجونی التفاطی از افکار شرک و تعالیم زرتشت، چاره‌ای نداشتند.<sup>(۳۷)</sup>

«فره ایزدی» به معنای برخورداری از فروغی ایزدی است که در سایه رفتار عادلانه، از سوی ایزدان به فرمانروا اعطای شود و نشان تأیید الهی اوست.<sup>(۴۹)</sup>

طرح کردن این سه فره در کنار اصل تعیین فرمانروا از سوی اهورا مزدا، آن هم به

گونه‌ای که این اصل تحت الشاع آن سه فره قرار داشت، از یک سو، نشانه نفوذ

### به نظر می‌رسد اصول اخلاقی انکارناپذیر آیین زرتشت همچون «گفتار نیک» و «کردار نیک» برای مهار نسبی سلاطین.

خدکامه و دست‌کم ایجاد این انتظار از سوی مردم، کافی بوده و این اصول می‌توانستند معیاری برای بقا یا زوال «فره ایزدی» پادشاهان باشند.

تعیین زمامدار از سوی اهورا مزدا بود، به کلی مسخ گردید و نظام سیاسی مبتنی بر احراز فره ایرانی و فره کیانی و فره ایزدی، که به احتمال قوی پیش از زرتشت رواج داشت و در اواخر عصر کیانی به ابتدال کشیده شده بود، احیا گردید.

بدین صورت، ساختار سیاسی عصر پس از زرتشت تا روی کارآمدن هخامنشیان ساختاری «التفاقی» است؛ یعنی ساختاری شرک‌آلود در چهره توحید. طبیعتاً این گونه ساختار سیاسی محدودیت چندانی برای سلاطین خودکامه ایجاد نمی‌کرد و ادعای احراز «فره ایزدی» که معمولاً پس از جلوس پادشاه بر تخت سلطنت و قلع و قمع رقبا به اثبات می‌رسید، به ویژه با هماهنگی با مغان (موبدان) و تألیف قلوب آنان، مؤونه چندانی نداشت.

با این وجود، به نظر می‌رسد اصول اخلاقی انکارناپذیر آیین زرتشت همچون «گفتار نیک» و «کردار نیک»<sup>(۵۰)</sup> برای مهار نسبی سلاطین خودکامه و دست‌کم ایجاد این انتظار از سوی مردم، کافی بوده و این اصول می‌توانستند معیاری برای بقا یا زوال «فره ایزدی» پادشاهان باشند. ظاهراً بر اساس همین اصل بود که چون آستیاگ، آخرین پادشاه ماد، در عیش و

### د. ساختار التقاطی (قریب ۱۱۰۰-۵۴۹ قم)

طی دوران مدید پس از عصر زرتشت، به تدریج و دست‌کم در اواخر حاکمیت مادها (قریب ۵۴۹-۷۲۰ قم)، که قلمرو آنان به حداقل وسعت خود رسید، ایرانیان غربی و ایرانیان شرقی به یکدیگر پیوند خوردند.<sup>(۳۸)</sup> در نتیجه، نوع مردم ایران، هم از نظر فرهنگی و هم از نظر سیاسی، سمت و سوی واحدی یافتند. تلاقی شرق و غرب ایران نیز متأسفانه به زیان آیین زرتشت تمام شد و نفوذ شرک کهن آریایی، که از همان شرق نجد آغاز شده بود<sup>(۳۹)</sup>، به اوج خود رسید. کاهنان و روحانیان سنتی و پرنفوذ ماد یعنی، «مغان» (موبدان) که قاعدتاً بایستی از حمایت دولت ماد نیز برخوردار بوده باشند، زعامت دینی آیین زرتشت را نیز بر عهده گرفتند.<sup>(۴۰)</sup> به طور طبیعی، مغان و زمامداران سیاسی ایرانیان غربی که اسلام‌شان در چندین قرن پیش زرتشت را از سرزمین خود رانده و متواری ساخته بودند،<sup>(۴۱)</sup> وقتی از طریق ایرانیان شرقی و نسل‌های بعدی پیروان زرتشت با آیین گسترش یافته او مواجه می‌شدند، حاضر نبودند آیین اصیل او را بپذیرند. آنان محتواهی توحیدی آیین زرتشت را بیش از پیش مسخ نموده، پوسته آن را که دست‌کم از نظر کارکرد سیاسی تفاوت چندانی با شرک کهن آریایی نداشت، پذیرفتند و ظاهراً آن را آیین رسمی کشور نیز ساختند.<sup>(۴۲)</sup>

در سنت زرتشتی، که از طریق مغان ماد به دست نسل‌های بعدی رسید، در کنار ساختار سیاسی توحیدی «گات‌ها» که بر اساس آن فرمانروا مستقیماً از سوی خداوند تعیین می‌شود، در بخش‌های ساختگی و جعلی اöst، که حجم آن با توجه به اوستای عصر هخامنشی<sup>(۴۳)</sup>، دست‌کم ده‌ها برابر حجم «گات‌ها» بود و طبیعتاً گات‌ها را تحت الشاع آن داد، سخن از سه فره به میان آمد: است که به نظر می‌رسد احراز هر سه فره شرط مشروعيت قدرت پادشاه بوده است. این سه فره عبارتند از: فره ایرانی، فره کیانی، فره ایزدی.<sup>(۴۴)</sup>

«فره» که در اوستا به صورت «خواریو / خورنه» آمده<sup>(۴۵)</sup>، در لغت به معنای جلال و شکوه و نور است.<sup>(۴۶)</sup> اما منظور از «فره ایرانی» در رابطه با فرمانروا، ظاهراً آین است که فرمانروا باید پیش از هر چیز از نظر نژاد، ایرانی باشد که به گمان ایرانیان نژاد شریفی است و بر همین اساس، ایرانیان خود را «آریا» (شریف) می‌نامیدند.<sup>(۴۷)</sup> ظاهراً منظور از «فره کیانی» نیز آین است که فرمانروا باید از نسل پادشاهان کیانی باشد که خاندانی برگزیده و برتر محسوب می‌شد. بر همین اساس است که در سنت ایرانی نسب هخامنشیان و نیز اشکانیان و ساسانیان، جملگی به پادشاهان معروف کیانی متصل می‌گردد.<sup>(۴۸)</sup> اما

این که به نظر می‌رسد پادشاه هخامنشی همچنان عالی ترین مرجع دینی است، مغان ماد (موبدان) با رضایت شاهنشاه هخامنشی عملاً زمام امور دینی را به دست گرفتند، شرک کهنه را احیا نمودند و حتی آن را بر خاندان هخامنشی و دربار ایران نیز مسلط ساختند.<sup>(۶۲)</sup> به گونه‌ای که در اوآخر این عصر، پرستش ارباب انواع رواج تام یافت و /هورامزدا/ با وجود این که آفریدگار جهان بود، منزلتی بالاتر از دیگر خدایان نداشت و شهریاری و پیروزی داشتند.<sup>(۶۳)</sup> بیش از هر ایزد دیگری ترویج می‌شد و مورد حمایت مستقیم پادشاه هخامنشی قرار داشت.<sup>(۶۴)</sup>

در چنین فضایی التقاطی، ساختار سیاسی ایران چهره‌ای کاملاً شرک‌آلود به خود گرفت و حال و هوای عصر ماد بر آن حاکم شد؛ چراکه ساختار هر دو برده پرورده دست مغان بود. در نتیجه، از توحید مزدایی جز پوسته‌ای کم‌رنگ و بی‌خاصیت باقی نماند. فلسفه سیاسی همچنان «خدماحور» بود؛ یعنی حق حاکمیت در اساس آن خداوند بود، اما این خداوند دیگر واحد نبود، بلکه خدایان و ارباب انواع بسیاری در کنار اهورا مزدا و همتراز و گاه پر فروع‌تر از او مطرح بودند. این شرایط وضعیت مطلوب پادشاهان خودکامه بود. فرمانروها توسل به هر وسیله‌ای، مثلاً تعمیر ساختمان معبد یک رب النوع و اهدای هدایایی به آن معبد و موبدان و کاهنان آن و یا قرین شدن تاج‌گذاری پادشاه در معبد یک رب النوع با کسب پیروزی‌ها و دریافت اخباری از این دست، می‌توانست ادعا کند که حکومتش مورد تأیید فلان ایزد است و او فره پادشاهی را کسب کرده و قدرت حاکمیتش مشروع است، هرچند مرتکب جناياتی نیز شده باشد.<sup>(۶۵)</sup>

**و. ملوک الطوایفی اشکانی و سیر تحول آن (۲۵۰-۲۲۴ق)**  
اشکانیان از قبایل سکایی «داهه» (آریاها) صحرانشین معروف به «تورانی» مستقر در شمال خراسان کنوئی بودند.<sup>(۶۶)</sup> آنان از نظر تمدن، قومی بدوى محسوب می‌شدند و در اداره جوامع ساکن و متمدن تجربه سیاسی خاصی نداشتند؛ همچنان که از نظر فرهنگی پیرو آیین پرستش ارباب انواع و شرک کهنه آریایی بودند.<sup>(۶۷)</sup>

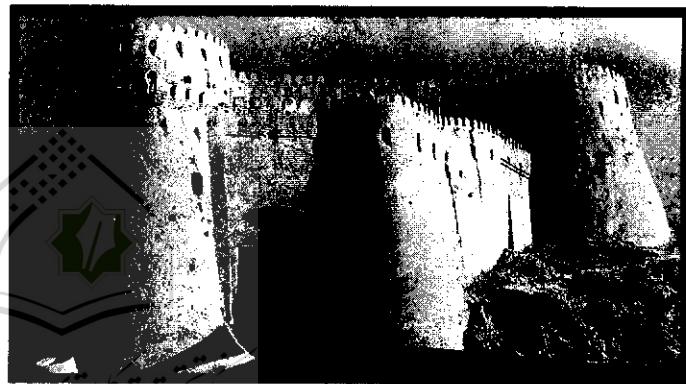
شرایط مزبور موجب گردیدند تا خاندان اشکانی در برخورد با فرهنگ‌ها و تمدن‌های گوناگون، بسیار رنگ‌پذیر و منفعل ظاهر شوند. بر همین اساس، نظام اشکانی با ساختار ملوک‌الطوایفی مبتنی بر شرک کهنه آریایی (غیر‌زرتشتی) آغاز

عشرت و خون‌آشامی و خودکامگی پا را از حد فراتر نهاد.<sup>(۵۱)</sup> نه تنها «فره ایزدی» و «فره کیانی»، بلکه حتی «فره ایرانی» نیز از وی سلب شد و به «ضخاک تازی» معروف گشت و نزد مزداق‌پرستان به عنصری مطرود مبدل گردید.<sup>(۵۲)</sup> هرچند این احتمال نیز وجود دارد که این چهره‌کریه پس از سقوط دولت ماد و به اقتضای مصالح دولت هخامنشی، برای آخرین پادشاه ماد ترسیم شده باشد تا او را که در تبعید به سر می‌برد،<sup>(۵۳)</sup> از هر چیز قادر صلاحیت تصاحب کری سلطنت معرفی نمایند.

## ه. تئوکراسی هخامنشی و سیر تحول آن

(۵۵۹-۳۲۰ق)

فلسفه سیاسی حاکم بر دوره نخست عصر هخامنشی<sup>(۵۵)</sup> قریب ۴۸۰ق، فلسفه‌ای توحیدی و خدامحور بود که بر اساس



آن، حق حاکمیت در اصل از آن /اهورا مزدا/ (خدای دانا و توانا)<sup>(۵۴)</sup> بود. بر پایه این فلسفه سیاسی، پادشاه مستقیماً از سوی خداوند تعیین می‌شد و او مجری دستورات الهی بود یا دست کم، چنین ادعا می‌شد.<sup>(۵۶)</sup> باید اذعان نمود که این ادعا در مورد کورش کبیر، مؤسس این سلسله، با حقیقت قرین است.<sup>(۵۷)</sup> همچنان که از گفته‌های حمامی همراه با معنویت داریوش کبیر نیز رایحه‌ای از حقیقت به مشام می‌رسد.<sup>(۵۸)</sup>

این ساختار سیاسی توحیدی و خدامحور (تئوکراسی) ظاهراً هیچ چیزی از ساختار سیاسی مورد نظر زرتشت در «گات‌ها» کم ندارد.<sup>(۵۹)</sup> پادشاه، هم فرمانروای سیاسی است و هم رهبر دینی و مجری فرامین الهی. در این زمینه، کتبیه‌های متعدد داریوش کبیر (سومین پادشاه هخامنشی؛ ۵۲۲-۴۸۶ق) و خشاپارشا (چهارمین پادشاه هخامنشی؛ ۴۸۶-۴۶۵ق) بسیار گویا هستند.<sup>(۶۰)</sup> اوصاف کوروش ذو‌القرنین در منابع تاریخی و در سورات و قرآن کریم نیز با محتوای کتبیه‌های داریوش اول هماهنگ می‌باشند.<sup>(۶۱)</sup>

اما در دوره دوم عصر هخامنشی، یعنی پس از خشاپارشا و به عبارت دقیق‌تر پس از چند سال نخست سلطنت وی، با وجود

شد<sup>(۶۸)</sup>، اما خاندان اشک پس از برخورد و تعامل با نظام «خدا پادشاهی» سلوکی، به ساختار «خداپادشاهی» تمایل نشان داد<sup>(۶۹)</sup> و در ارتباط و تعامل با روم<sup>(۷۰)</sup>، گامهایی در جهت نمونه برداری از نظام «اریستوکراسی» (حاکمیت اشرف) روم برداشت و با به خطر افتادن استقلال سیاسی کشور، به صورت کم رنگ و تدریجی به سنت زرتشتی - هخامنشی اقبال نشان داد.<sup>(۷۱)</sup>

با توجه به این تحولات، ساختار سیاسی ایران در عصر اشکانی قدری پیچیده بود. بر اساس ساختار قبیله‌ای و ملوک‌الطاویفی کهن آریایی، کشور اشکانی مشتمل بود بر یک دولت مرکزی، شامل چندین ایالت که تحت نظارت و اداره مستقیم پادشاه اشکانی قرار داشتند، و مجموعه‌ای دیگر از ایالات با پادشاهان محلی خودمختار.<sup>(۷۲)</sup> در همان حال، متأثر از ساختار سیاسی روم و نیز برخی سنت‌های کهن آریایی<sup>(۷۳)</sup> حکومت اشکانی دارای سه مجلس بود که این مجالس، طرف مشاوره شاه اشکانی بودند و بعضی در امر تعیین جانشین پادشاه فوت شده یا فاقد صلاحیت نقش اساسی داشتند. این مجلس عبارت بودند از: «مجلس اشرف» یا مجلس ستا - مشابه ستای روم - مشکل از سران طوایف و قبایل ایرانی، ملاکان بزرگ و رهبران دینی (مغان)؛ «مجلس دربار» خاندان سلطنتی، مشتمل از اعضای خاندان اشکانی؛ و مجلسی مرگب از اعضای دو مجلس مذبور موسوم به «مهستان». مجلس اخیر جانشین پادشاه را از میان بستگان نزدیک پادشاه پیشین بر می‌گزید.<sup>(۷۴)</sup> مغان در این مجالس، به عنوان یکی از اشار پرنفوذ در سطح جامعه حضور داشتند، ولی با توجه به غیر زرتشتی بودن اشکانیان، آنان نفوذ چندانی در روند کارهای دولت، به ویژه در سیاست دینی اشکانیان، نداشتند. و همین امر علت عمده نارضایتی مغان از این سلسله بود.<sup>(۷۵)</sup>

به هر حال، این مجالس تا پایان عصر اشکانی برقرار بودند.<sup>(۷۶)</sup> اما عجیب این که با وجود این که مجلس «مهستان» در گزینش پادشاه نقش داشت و به طور طبیعی، احتمال عزل یک پادشاه و سلب صلاحیت و مشروعيت او وجود داشت، پادشاه اشکانی دم از خداوندگاری می‌زد!<sup>(۷۷)</sup>

در مجموع، می‌توان گفت که فلسفه سیاسی عصر اشکانی نیز همچون گذشته «خدامحور» است، اما خدامحوری مشرکانه. نکته حائز اهمیت این که روند شرک‌آلود دوره دوم عصر هخامنشی در این دوره از دو طریق تشدید شد: نخست از طریق شرک کهن آریایی خالص (غیر زرتشتی) متعلق به آریاهای تورانی که اشکانیان نیز متعلق به این تیره آریایی بودند. در نتیجه این موج جدید شرک، توحید مزدایی بیش از

پیش لطمeh دید و به انزوا کشیده شد و تا دوره پایانی عصر اشکانی، نامی از مزدایپرستی در میان سران حکومت مطرح نبود، به ویژه آن که نسخ اوستا نیز توسط اسکندر در معرض تاراج و آتش قرار گرفته بودند.<sup>(۷۸)</sup> دوم از طریق فرهنگ هلنی - مصری که قلمرو سلوکیان از جمله ایران را تحت تأثیر خود قرار داده بود. رواج فرهنگ «هلنیستیک» (یونانی مابی) در ایران بخصوص با وجود «دولت - شهر»‌های یونانی متعدد در قلمرو پارتنی<sup>(۷۹)</sup>، زمینه پذیرش برخی خدایان یونانی در میان درباریان و پادشاهان اشکانی را فراهم آورده بود.<sup>(۸۰)</sup> و برخی پادشاهان اشکانی با افتخار، خود را «فیل هلن» (دوسنده) یونان<sup>(۸۱)</sup> همچنان که عنصر فرعونی و مصری نظام سلوکی، مطلوب طبع سلاطین اشکانی واقع گشت.<sup>(۸۲)</sup>

بر پایه این فلسفه سیاسی مشرکانه و پیچیده، نظام سیاسی عصر اشکانی به رغم ماهیت پادشاه «ملوک‌الطاویفی» و غیرمت مرکز آن، به نظام ذاتاً متمرکز «خداپادشاهی» فرعونی نیز تمايل نشان می‌داد. ظاهراً اهتمام برخی پادشاهان اخیر این سلسه به سنت زرتشتی نیز به گونه‌ای نبود که با جهتگیری «خداپادشاهی» آنان منافات داشته باشد.

بر این اساس، پادشاه اشکانی، به ویژه در طی دوره دوم و سوم حیات این سلسله، مشروعيت چندگانه‌ای داشت: از یک‌سو، باید توسط مجلس «مهستان» به رسمیت شناخته می‌شد؛ از سوی دیگر، پادشاه تحت ربویت رب‌النوع حکومت یا خدایان شاهی قرار داشت؛<sup>(۸۳)</sup> از طرف سوم، خود پادشاه اشکانی مدعی خداوندگاری و یا پسر خدایی بود.<sup>(۸۴)</sup> بی‌تر دید، این وضعیت برایند فرهنگ و فلسفه سیاسی التقاطی اشکانیان بود.

### ز. «پسر خدا - پادشاهی» ساسانی (۲۲۴ - ۲۶۵م)

**خاستگاه و اهداف آل ساسان: اردشیر، مؤسس سلسله ساسانی، خود مقام و منصب دینی نداشت، اما متعلق به یکی از خاندان‌های عالی رتبهٔ موبدان فارس بود. ساسان، پاپک و شاهپور به ترتیب، جد، پدر و برادر اردشیر، یکی پس از دیگری ریاست معبد «آناهیتا»، معبد سلطنتی مشهور باقی‌مانده از عصر هخامنشی در شهر استخر، را بر عهده داشتند.<sup>(۸۵)</sup> پاپک در زمان حیات پدر و پیش از احرار منصب ریاست معبد «آناهیتا» از سوی بازنگیان، پادشاهان خودمختار ایالت پارس در اوآخر عصر اشکانی، حاکم شهر «خیر» از شهرهای پارس بود. او پس از درگذشت پدر و نشستن به جای وی، خود را «شاه» خواند. بدین‌سان، او یک «mobed شاه» یا «کاهن شاه» محسوب می‌شد.<sup>(۸۶)</sup> اما ظاهراً این عنوان گوچیهر، پادشاه بازنگی را**

بیش تداوم دوره دوم عصر هخامنشی بود؛ هرچند ساختار سیاسی ساسانی نشانه‌های متعددی از عصر اشکانی همراه خود داشت که از جمله می‌توان به بقای نسبی نظام «ملوک الطوایفی» عصر اشکانی به رغم خواسته آل ساسان اشاره کرد.<sup>(۹۸)</sup>

## فلسفه سیاسی و نظام سیاسی ایران پیش از اسلام

فلسفه سیاسی حاکم بر عصر ساسانی، همچون دوره‌های گذشته، بر این پایه استوار بود که حق حاکمیت از آن خداوند است؛ اوست که حق حاکمیت خود را به شخص برگزیده‌اش واگذار می‌کند تا مجری قوانین الهی باشد.<sup>(۹۹)</sup> اما در عصر ساسانی نیز همچون دوره دوم عصر هخامنشی، اهورامزدا تنها پژوهندگار و متشاقدرت در جهان نیست، بلکه ارباب انواع شرک کهن، بخصوص میترا (مهر) و ناهید نیز حضوری فعال و چشمگیر در کار جهان دارند؛ به گونه‌ای که وابستگی آن‌ها به امورا مزدا بسیار کم است.<sup>(۱۰۰)</sup> بدین‌سان، فرهنگ و فلسفه سیاسی حاکم بر عصر ساسانی، به رغم پوستهٔ توحیدی‌اش، از حيث ماهیت، مشرکانه و مبتنی بر «پلوتئیسم» (چندخدایی) است.

اما مسأله به این جا ختم نمی‌شود؛ چرا که شرک عصر ساسانی گستردۀ‌تر از شرک دوره پایانی عصر هخامنشی است؛ بدین صورت که ساسانیان با وجود ظاهر به تعصب مذهبی و ملی، نتوانستند از منافع سیاسی میراث هلنی - مصری، که به پادشاه مقام «پسر خدایی» و الوهیت می‌بخشید، چشم بپوشند و این آمیزه غیر‌زرتشتی را، که از مجرای اشکانیان به آنان رسیده بود، در ساختار سیاسی خود گنجاندند.<sup>(۱۰۱)</sup>

البته ساسانیان بنای‌چار، بایستی اندیشه «پسر خدا - پادشاهی» فرعونی را از دستگاه سنت زرتشتی عبور می‌دادند و پس از دادن رنگ و لعاب زرتشتی، آن را به خود می‌بستند. نتیجه این پیرایش و گذر از دالان زرتشتی این بود که پادشاه ساسانی «پسر خدا» باقی بماند و به مقام «خدایی و الوهیت مطلق» نرسد؛ چرا که در سنت مصری، پادشاه وقت فرزند خدایی بشرگونه به نام او زیریس می‌شد، در حالی که

آزده نساخت و یا این‌که او از این اقدام پاپک مطلع نشد. از این‌رو، با حاکمیت فرزندش، اردشیر بر شهر «دارابگرد» نیز موافقت نمود.<sup>(۸۷)</sup>

در این احوال، اردشیر مقارن درگذشت بودرش، شاهپور، علیه گوچیهر و سپس علیه اردوان پنجم، آخرین پادشاه اشکانی، قیام کرد و با غلبه بر آنان، پادشاهی ساسانی را بنیان نهاد.<sup>(۸۸)/۲۲۴</sup>

آل ساسان، که از یک سو پروردش یافته سنت زرتشتی بودند، و از سوی دیگر، به رغم وابستگی ایشان به مغان ماد،

نسب خود را به کیانیان شرق و هخامنشیان می‌رسانندند<sup>(۸۹)</sup> و طبعاً از خاندان‌های پارسی محسوب می‌شند، در دو بعد ملی (نزادی) و

مذهبی دارای گرایش‌های تعصّب‌آمیز بودند.<sup>(۹۰)</sup> این در شرایطی بود که حاکمیت خاندان اشک بر ایران به شدت با این روحیات متعصّبانه آل ساسان در تعارض بود؛ زیرا خاندان اشک نه تنها پارسی نبودند، بلکه جزو آریاها تورانی (آریاهاى صحرانشین معروف به «سکایی»)<sup>(۹۱)</sup> و طبعاً فاقد «فرهای ایرانی» و «فرهه کیانی» (خاندان برگزیده کیانی) بودند.<sup>(۹۲)</sup>

از نظر مذهبی نیز اشکانیان در سطح کشور، از سیاست تسامح مذهبی پی‌روی می‌کردند<sup>(۹۳)</sup> و خود به آیین کهنه آریایی (غیر زرتشتی) و فرهنگ هلنیستیک (یونانی مابسی) گرایش داشتند.<sup>(۹۴)</sup> قهرآنان نمی‌توانستند رضایت موبدان و مزدیستان (مزدا پرستان) را فراهم کنند و دارای فرهه ایزدی باشند.

بدین روی، ساسانیان خاندان اشک را غاصب تاج و تخت ایران می‌دانستند<sup>(۹۵)</sup> و در مقابل، خود را از هر نظر شایسته احراز مقام سلطنت می‌پنداشتند. از این‌رو، هنگامی که آل ساسان فرصت و امکان یافتدند، خاندان اشکانی را به مبارزه طلبیده، در حقیقت تنفر و عناد دیرین مغان نسبت به خاندان اشک و سیاست مذهبی آنان را آشکار نمودند.<sup>(۹۶)</sup> هم از این روست که ساسانیان، دوران حاکمیت اشکانیان را یک دوره «فترت» در تاریخ سیاسی و مذهبی ایران تلقی کرده‌اند و آن‌گاه که روی کار آمدند، خود را با عصر هخامنشی پیوند زدند.<sup>(۹۷)</sup> پس عصر ساسانی از نظر فلسفه سیاسی و نظام سیاسی، کم و

اوزیریس مرد و پس از مرگ، خدای آسمان‌ها گردیده بود. در نتیجه، فرعون وقت خدای تمام عیار دوی زمین می‌گردید.<sup>(۱۰۲)</sup> ولی در سنت زرتشتی، با وجود انتساب پادشاه به ایزدان، پذیرفته نبود که ایزدان مرد باشد و پادشاه جانشین تمام عیار آنان گردد.

مطلوب دیگر این که به رغم «پسر خدا» بودن پادشاه ساسانی، او بایستی حلقهٔ پادشاهی را جداگانه از خداوند دریافت کند و صرف پسر خدا بودن برای به ارث بردن حق حاکمیت کفایت نمی‌کرد.<sup>(۱۰۳)</sup> این نکته نیز تفاوت دیگر «پسر خدا - پادشاهی» ساسانی با «خدای پادشاهی» هلنی - مصری را نشان می‌دهد و سر آن نیز همان نکته است که پیش از این یاداور شدیم، وأن عبارت است از: نامیرایی و فقال بودن خدایان زرتشتی در کار جهان، مرد بودن اوزیریس، «پدر خدا»ی مصری، و خالی بودن جهان ماده از وجود وی.

اما این نکته که پادشاه ساسانی در تضادی آشکار با ادعای خداوندگاری و پسر خدایی، خود را «مزداپرست» قلمداد می‌کند، نتیجهٔ التقااط مضاعف فرهنگ و فلسفهٔ سیاسی عصر ساسانی است، در حالی که چنین تضادی در عصر هخامنشی وجود نداشت.

نکته درخور توجه دیگر در اندیشهٔ سیاسی عصر ساسانی این که به رغم تعدد خدایان در عصر ساسانی و اهتمام پادشاهان این دوره به دیگر خدایان به صورت همتراز با اهورامزا و گاه برجسته‌تر از او، نظیر آناهیتا، که پادشاهان ساسانی بعضاً در آتشگاه و معبد این نوع تاج‌گذاری می‌کردند،<sup>(۱۰۴)</sup> ظاهرآ به سبب برجستگی نسبی اهورا مزدا در مجموعهٔ منابع زرتشتی، پادشاهان ساسانی، پیش‌تر ترجیح می‌دادند همچون پادشاهان دوره دوم هخامنشی حلقهٔ پادشاهی را از «اهورا مزدا» دریافت کنند؛ همچنان که آنان با افتخار خود را «مزداپرست» معرفی می‌کردند.<sup>(۱۰۵)</sup>

اینک چند تمنه از توصیفات پادشاهان ساسانی درباره شأن و جایگاه خود را مروی می‌کنیم؛ اردشیر، مؤسس سلسله ساسانی، طی کتیبه‌ای در نقش رستم که در ضمن آن، دریافت حلقهٔ پادشاهی از جانب اهورامزا را به تصویر کشیده، می‌گوید: «این پیکر مزداپرست، خدایگان، اردشیر شاهنشاه آسمانی، نژاد از ایزدان، پسر پاپک شاه است.»<sup>(۱۰۶)</sup> پیش از این یاداور شدیم که، با پک آن گاه که فرماندار شهر «خیر»، از شهرهای ایالت پارس بود، به طور خودخوانده، خویش را «شاه» خوانده بود؛ و اینک مؤسس سلسله ساسانی همان عنوان خودخوانده را نیز در زمرةٔ مقاخر خاندان خویش ذکر نموده است.

شاپور اول (۲۶۳-۲۴۲) نیز طی کتیبه‌ای در « حاجی آباد

فارس» می‌گوید: «این است فرمان من، شاپور، پرستندهٔ مزدا، ملکوتی مقام، پادشاه پادشاهان ایران و غیر ایران که نسب به خدای آسمان می‌رساند، پسر آرتاخشتر (اردشیر) مزداپرست لاهوتی جاه، پادشاه پادشاهان ایران، خداوندی نسب، نوّه پاپک شاه ملکوتی جاه.»<sup>(۱۰۷)</sup>

موئخی رومی نیز می‌نویسد: «خسرو دوم (۲۸۵-۹۱) عم) خود را چنین می‌خواند: «انسانی جاویدان در میان خدایان و خدایی بسیار توانا در میان آدمیان، صاحب شهرت، شهریاری که با خورشید طالع می‌شود و دیدگان شب<sup>(۱۰۸)</sup> عطا کرده اوست.»<sup>(۱۰۹)</sup>

در مجموع، فلسفهٔ سیاسی حاکم بر عصر ساسانی «خدماتی مشرکانه» (پلوتیسیم) بود که بر اساس آن و با انتقال حق حاکمیت خداوند به پادشاهان ایزدان، نظام سیاسی «پسر خدا - پادشاهی»، که نوعی نظام «دین‌سالار» (تئوکراسی) محسوب می‌شود، شکل گرفت.

### خدمت مقابله نهاد دینی و نهاد سیاسی

چنان‌که اشاره شد، حکومت ساسانی با اتحاد دین و دولت و به عبارتی، اتحاد نهاد دینی و نهاد سیاسی روی کار آمد.<sup>(۱۱۰)</sup> در این فرایند، نهاد سیاسی می‌بایست سیاست خود را در چهارچوب مورد نظر دین تنظیم کند، از دین رسمی حمایت نماید، مجری قوانین دینی باشد و به طور کلی، در اجرای منویات نهاد دینی تلاش کند. در این زمینه، اردشیر با جمع‌آوری اوستا و حرکت در مسیر رسمی ساختن این زرتشت و اجرای قوانین اوتستایی، کمک فراواتی به سنت زرتشتی نمود.<sup>(۱۱۱)</sup>

از سوی دیگر، کمک‌های نهاد دینی به نهاد سیاسی نیز حائز اهمیت فراوان بودند. در فضای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی حاکم بر جامعهٔ ایران در اواخر عصر اشکانی، کسب مشروعیت کامل برای حکومت جز با تنظیم سیاست‌های کلی نظام در چهارچوب موردنظر دین و نهاد متولی آن، ممکن نبود.<sup>(۱۱۲)</sup> طبعاً اردشیر تنها در صورت اتحاد با نهاد دینی و تأمین انتظارات آن، می‌توانست مورد حمایت کامل نهاد دینی قرار گیرد و با احراز فرهنگ ایرانی و فرهنگ کیانی و فرهنگ ایزدی، مشروعیتی کم‌نظیر برای حکومت آل ساسان دست و پا کند و بدون اهتمام به این امر، او هم در احراز «فرهنه کیانی» و هم در احراز «فرهنه ایزدی» با مشکل مواجه بود.<sup>(۱۱۳)</sup> بنابراین، اردشیر، که خود از خاندانی روحانی بود و از ناراضایتی موبدان و توده مردم مذهبی ایران نسبت به خاندان اشک و سیاست مذهبی آنان اطلاع کامل داشت، با تیزهوشی و با ایجاد پیوند میان دین و دولت، از این شرایط بیش ترین بهره را برد.

حلقه سلطنت نشان داده شده است، از اهورا مزدا یا آناهیتا دریافت می‌کند.<sup>(۱۱۹)</sup>

### موقعیت برتر نهاد سیاسی<sup>(۱۲۰)</sup>

با وجود تفکیک زعامت دینی از رهبری سیاسی در عصر ساسانی و به عکس آنچه از نظام دین مدار ساسانی مورد انتظار است، چیزی که بهوضوح مشاهده می‌شود، برتری نسبی نهاد سیاسی در برابر نهاد دینی است.<sup>(۱۲۱)</sup> به نظر می‌رسد، مهم‌ترین عامل برتری موقعیت نهاد سیاسی ابتکار عمل سردمداران نهاد سیاسی در ایجاد چنین نظامی بود؛ ایجاد نظامی دینی با ساختار دوگانه (تفکیک مدیریت نهاد دینی از نهاد سیاسی) چیزی بود که اردشیر، خود با توجه به پایگاه و خاستگاه خانوادگی و علّة مذهبی اش و نیز منافعی که از این رهگذر جست‌وجو می‌کرد، در صدد آن برآمد. طبعاً چنین شالوده‌ای سیاسی هیچ‌گاه به نهاد دینی اجازه تفوق و تسلط بر نهاد سیاسی نخواهد داد، بلکه این نهاد دینی است که باید پیوسته خود را مديون نهاد سیاسی بداند و در موارد تراحم و اصطکاک، دست پایین را بگیرد و حتی المقدور در خدمت نهاد سیاسی باشد؛ چرا که نهاد سیاسی جز این را تحمل نخواهد کرد. بر پایه همین وضعیت نامتوازن بود که هرگاه پادشاهان ساسانی اعمال نفوذ و مداخله نهاد روحانی با پشتوانه اشراف را بیش از ظرفیت تحمل خود می‌دیدند، به نهاد روحانی و دیدگاه دینی سنتی و رایج پشت کرده، جریان دینی معارض را مورد حمایت قرار داده، وارد عرصه می‌کردند. میدان دادن شاپور اول به کیش التقاطی «مانی»<sup>(۱۲۲)</sup> و اقبال قباد و برخی از سران دربار به سویالیسم افراطی مزدک، که مبتنی بر قرائتی مغایر و معارض با قرائت رسمی از آیین زرتشت بود<sup>(۱۲۳)</sup>، از جمله موارد تعزّض نهاد سیاسی به مداخلات بیش از حد نهاد روحانی و اشراف محسوب می‌شود.<sup>(۱۲۴)</sup> ظاهراً همین موقعیت برتر نهاد سیاسی بود که موبidan را در برابر افزون طلبی و برتری جویی کم سابقه شاهان ساسانی مبنی بر «ایزد نژاد» بودن ایشان، به رغم ناسازگاری این توهمن با آموزه‌های زرتشتی، به سکوت وامی داشت.

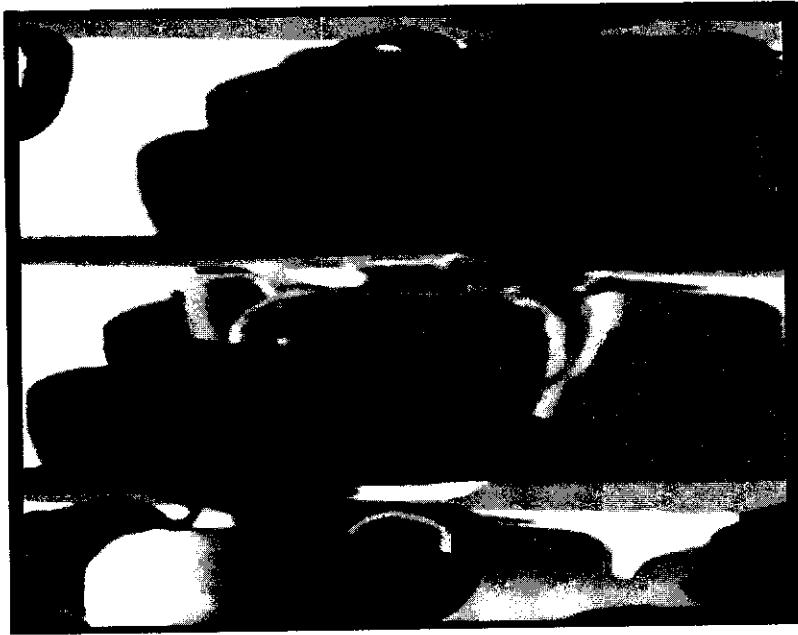
### تفکیک زعامت دو نهاد؛ نشانه‌ای از انحطاط

این پرسش مطرح است که چرا اردشیر با وجود این که الگوی خود را نظام مرکز هخامنشی قرار داده بود<sup>(۱۲۵)</sup> و در شرایطی که در عصر هخامنشی زعامت نهاد دینی و نهاد سیاسی در یک فرد، یعنی پادشاه، جمع بود،<sup>(۱۲۶)</sup> او چنین نکرد. سر این مطلب را باید در افزایش انحراف در سنت زرتشتی - هخامنشی در

باری، خدمت متقابل نهاد دینی و نهاد سیاسی، از اصول راهبردی و پایدار حکومت آل ساسان بود و نقش اساسی در استقرار و نیز تداوم دولت ساسانی داشت.<sup>(۱۱۴)</sup> افزون بر حادث مربوط به روی کار آمدن اردشیر، وقایع دوران هرمزد اول (۲۷۳-۲۷۲ م) و بهرام اول (۲۷۶-۲۷۳ م) - هر دو از فرزندان شاپور اول - و نیز حادث دوران خسرو اول (۵۷۹-۵۳۱ م) از دیگر جلوه‌های بارز این اصل راهبردی هستند. در عصر هرمزد و بهرام، شمشیر پادشاه تخت نفوذ کریم (موبید متعصب و پرنفوذ عصر این دو پادشاه) در خدمت نهاد روحانی قرار گرفته، به قلع و قمع دیگر مذاهاب، به ویژه مانویان، می‌پرداخت.<sup>(۱۱۵)</sup> و از سوی دیگر، هرمزد بسیار مورد تمجید نهاد روحانی قرار گرفته، تا آن‌جا که کرتیر طی سنگ نوشته‌ای در نقش رستم، که بیش‌تر به معرفی خود و اقداماتش پرداخته، هرمزد را «ارباب کیش مزدایی» معرفی می‌کند.<sup>(۱۱۶)</sup> در عصر خسرو اول نیز در پی نارضایتی و اعتراض نهاد روحانی و اشرف به تحولات مذهبی و اجتماعی عصر قباد، از یک سو با شمشیر شاهنشاه مزدک و پیروانش قتل عام می‌شوند و از سوی دیگر، خسرو به طور سخاوتمندانه‌ای مورد ستایش نهاد روحانی قرار گرفته، به لقب «انوشک روان» (روان جاوید) و «عادل» مفتخر می‌گردد.<sup>(۱۱۷)</sup>

### تفکیک زعامت دینی از رهبری سیاسی

به رغم اتحاد دین و دولت در حکومت ساسانی، زعامت دینی و زعامت سیاسی از همان آغاز از یکدیگر جدا بودند.<sup>(۱۱۸)</sup> به عبارت دیگر، آل ساسان برخلاف هخامنشیان، از همان ابتدادر صدد نبودند که زعامت دینی و سیاسی را در یک نهاد و یک شخص جمع کنند. در این دستگاه، نهاد روحانی و نهاد سیاسی، ضمن برخورداری هر کدام از رهبری خاص خود و با حفظ استقلال نسبی، هریک در عرض دیگری فعالیت می‌کرد. نفوذ و اعتبار معنوی، ارتباط با آفریدگار جهان و مقبولیت عمومی نهاد دینی همراه با برخورداری این نهاد از زعامت جداگانه، استقلال نهاد دینی از نهاد سیاسی را فراهم می‌کرد و حتی نهاد سیاسی را تحت نظارت معنوی و ارشادی خود قرار می‌داد. اما آنچه موجب حفظ استقلال نهاد سیاسی می‌شد این بود که نهاد سیاسی مشروعیت خود را مستقل از خداوند می‌گرفت؛ بدین صورت که خداوند حاکمیت خود را از طریق «فزه ایزدی» به پادشاه برگزیده خود واگذار می‌کرد تا پادشاه مجری قوانین الهی باشد. این موضوع به صورت نمادین در حجاری‌های دوره ساسانی به تصویر کشیده شده است. در این نقوش سنگی، پادشاه ساسانی «فزه ایزدی» را، که به صورت



پادشاهی» آغاز و با وضعیت «پسر خدا - پادشاهی» ختم می شود؛ همچنان که از نظر فلسفه سیاسی، با «خدمات حکومی» و «دین سالاری» مشرکانه (منوئیسم) شروع و به «خدمات حکومی» مشرکانه ختم می گردد.

آنچه در این میان حائز اهمیت و نقطه عطف محسوب می شود، این نکته است که در چالش میان شرک و توحید، چگونه فلسفه سیاسی و نظام سیاسی توحیدی، پس از طی مرحلی، به طور کامل در دامن شرک سقوط می کند، بی آن که در برابر این روند انحطاطی هیچ واکنشی از سوی دین باوران و به عبارت دیگر، مدعيان دین باوری ابراز گردد و آنان از تمامی فرهنگ توحیدی به پوسته‌ای کمتر نک و کم خاصیت بسنده می کنند؟

### ساختار سیاسی ایران از ادعایاً واقع

چنان که ملاحظه گردید، نظام سیاسی ایران در همه ادوار آن، چهره‌ای الهی به خود گرفته و مشروعیت خود را بر اساس ارتباط با خدایان یا خداوند توجیه و تبلیغ نموده و فرمانرو را مجری دستورات خداوند، که عین عدالت و صواب است، وانمود کرده است. اما واقعیت تاریخی با آنچه ادعا می شود فاصله زیادی دارد.

در میان فرمانروایان ایران پیش از اسلام، طی بیش از دو هزار سال، تنها از دو شخص می توان نام برده که قول و ادعا و عملشان باهم موفق بود که عبارتند از: زرتشت (قریب ۱۲۰۰ قم) و کوروش ذو القرین (۵۵۹-۵۳۰ قم). از این دو که بگذریم، آنچه در گفتار و نوشтар سلاطین ایران در زمینه ارتباط قدرت و حکومتشان با خداوند ادعا می شد، جز یک ترفند سیاسی و استفاده از بزاری از دین در خدمت اهداف سیاسی و قدرت طلبانه نبود. رفتار و شیوه زمامداران ایران در طول تاریخ مدید آن،

فاصله سقوط سلسله هخامنشی تا روی کارآمدن ساسانیان و به تبع آن، افزایش انحراف در ساختار سیاسی سلسله دوم پارسی جست و جو کرد؛ بدین صورت که هرچند فلسفه سیاسی توحیدی دوره نخست هخامنشی با نفوذ مغان در دوره دوم هخامنشی به شرک گراییده بود - همچنان که فلسفه سیاسی توحیدی «گات‌ها» نیز پیش از عصر هخامنشی در دامن مغان ماد و سلسله ماد به انحراف کشیده شده بود - اما هنوز خاطره‌کوشن و داریوش اول و کتیبه‌ها و گفته‌های آنان این روحیه را،

هرچند به صورت ظاهری، به پادشاهان دوره اخیر هخامنشی القا می کرد که آنان خود را زعیم روحانی نیز بدانند. اما با فترتی که با حاکمیت سلسله اشکانی پیش آمد، دیگر اتخاذ چنین ظاهری، هرچند تو خالی، نیز از سوی پادشان ساسانی ضروری به نظر نمی رسید.

بنابراین، درک این موضوع که پادشاهان چه منافقی از خلال تفکیک رهبری نهاد سیاسی از زعامت نهاد دینی دارند، چندان مشکل نیست؛ چرا که در آینه‌های اخلاقی و زهد و ریاضت‌مدار، از قبیل آینین زرتشت<sup>(۱۲۷)</sup> زعیم دینی به طور طبیعی چهار محدودیت‌های فراوانی در منش و رفتار می گردد.<sup>(۱۲۸)</sup> در نتیجه، چنانچه فرمانرو انتقاد راسخی به مبانی آن دین نداشته باشد و مقری برای شانه خالی کردن از تقیه به سenn دینی نیز نیابد، درگریز از مسؤولیت زعامت دینی درنگ نخواهد کرد. البته - چنان که اشاره شد - این فرض در موردی است که کنار گذاشتن دین به طور کلی ممکن نباشد و اهتمام به دین اجمالاً از پایه‌های مشروعیت حکومت باشد و از سوی دیگر، مشروعیت قدرت پادشاه نیز در گرو زعامت دینی نباشد؛ چنان که حاکمیت آل ساسان در چنین زمینه‌ای شکل گرفت.

### چرخه‌ای کامل در ساختار سیاسی ایران

براساس آنچه درباره سیر تحول ساختار سیاسی ایران از عصر پیشدادی تا پایان عصر ساسانی ملاحظه گردید، فلسفه سیاسی و نظام سیاسی ایران با طی مراحل گوناگون و گذراندن نوسان‌های شدید و متضاد، چرخه‌ای کامل را نشان می دهد. نظام سیاسی ایران طی این دوران، قریب دو هزار و ششصد سال (قریب ۲۰۰۰ قم - ۶۵۰ م) با وضعیت «پسر خدا -

داشتند و تمام مردم او را دیدند. بعد به امر من او را در "آربل" مصلوب کردند.»<sup>(۱۳۲)</sup>

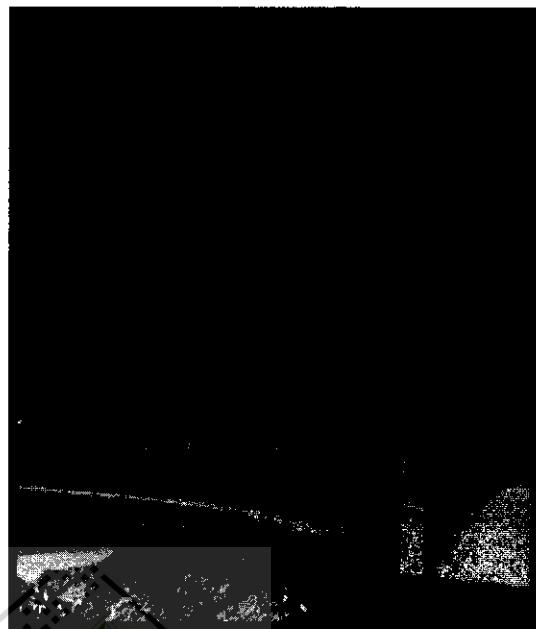
به گفته برخی از پژوهشگران تاریخ سیاسی ایران باستان، «بارزترین مشخصه سیاست در ایران باستان این است که بالاترین مصلحت، حفظ دولت و قدرت آن با هر وسیله ممکن است... اعم از زور و اجبار و اخلاق و دین و عدالت... اگر حاکم باید عادل یا فردی با اخلاق باشد، نه از باب هدفمند بودن عدالت یا اصول اخلاقی، که از جهت وسیله بودن آن است. همین تصور را می‌شود در اندیشهٔ ماکیاول در کتاب شهربار یافت که... اصول ارزشی و سایلی بیش نیستند.»<sup>(۱۳۳)</sup>

در این فرایند سیاسی، آن بخش از معارف دینی که با حاکمیت ارتباط می‌یافتد، به راحتی دست‌خوش مطامع سیاست‌بازان قرار می‌گرفت؛ چنان‌که انتظار به حق مردم مبنی بر لزوم حاکمیت قوانین الهی در جامعه با این ترفند که فرمانروای شأن‌الله و خداوندگاری دارد، یا این‌که نسبیت به ایزدان می‌رسد، یا با این ادعای بی‌اساس که فرمانروای مورد تأیید خداوند یا منصوب از جانب اوست، به استخدام ارباب سلطه درمی‌آمد و قوانین الهی در قالب رأی و نظر شخصی فرمانروای تجسم می‌یافتد. یا به رغم تأکید اینین زرتشت بر مسأله «اختیار» به عنوان پایهٔ تکلیف و مسؤولیت‌پذیری انسان<sup>(۱۳۴)</sup>، قراین حاکمی از آن هستند که در بخش عمده‌ای از عصر ساسانی، اینین «زروانی» با گرایش جبری بر فرهنگ دینی جامعه حاکم گردید.<sup>(۱۳۵)</sup> روشن است که چنین دیدگاهی در توجیه نارسایی‌ها و ظلم و ستم‌های واردشده بر اشاره ضعیف جامعه، و نیز بر کثار داشتن حاکمان از هرگونه نقد و اعتراض، نقش زیادی داشته است.

اگر پوستهٔ ظاهری و تبلیغاتی و دروغین الهی را، که پادشاهان ایران باستان به گرد خود تنیده بودند، بشکافیم، به وضوح درخواهیم یافت که پایه‌های قدرت، بخصوص در عصر ساسانی مبتقی و متکی بر امور زیر بودند:

۱. نژادپرستی قومی (ایرانی بودن و فرهاد ایرانی داشتن)<sup>(۱۳۶)</sup> ۲. تعصب قبیلگی و خانوادگی (از تبار شاهان باستانی و خاندان کیانی بودن و فرهاد کیانی داشتن) و عدم پذیرش فرمان‌روایی شخص فاقد ارتباط تسبی با خاندان سلطنت در ادامه حیات یک سلسله، اگرچه به قیمت روی کار آمدن زنان تمام شود.<sup>(۱۳۷)</sup> ۳. وراثت (انتقال حکومت از پدر به پسر یا دختر و احیاناً یکی دیگر از بستگان نزدیک پادشاه فوت شده) بر اساس نظام ولایت‌عهدی<sup>(۱۳۸)</sup> ۴. زور و شمشیر، حتی به صورت قتل عام اعضای ذکور خاندان سلطنت که مکرر اتفاق می‌افتد و گاه با قتل پدر و مادر و اعضای مؤثث خاندان همراه

مصطفاق بازی از سیاست ماکیاولی بود که طی آن، دین و اخلاق و حتی عدالت به هیچ وجه هدف زمامدار نیست، بلکه تنها ابزاری برای پیشبرد اهداف سیاسی و بسط قدرت است و آن‌گاه که نیازی بدان نباشد، زیر پا نهاده می‌شود.<sup>(۱۳۹)</sup>



طبری که تعریف و تمجید فراوانی از اتوشیر و ان عادل (!) نموده، این قضیه را نیز که بی‌تردید از منابع عصر ساسانی استخراج شده، ثبت کرده است که چون خسرو برنامهٔ اصلاحات اقتصادی خود را در یک انجمنی به مشورت گذاشت و نظر اهل اطلاع را خواست و تقاضای خود را سه بار تکرار کرد، فردی از طبقهٔ دیباران، اشکالی بر آینین نامهٔ مالیاتی خسرو وارد کرد و آن را خلاف عدالت دانست. اتوشیر وان در برابر این اظهار نظر چنان برآشفت که پس از هئاکی نسبت به وی، به سایر دیباران دستور داد تا آن دیبار جسور را آنقدر با قلمدان بزنند تا بمیردا دیباران حاضر نیز فوراً اطاعت نموده، دیبار مجرم را با ضربات قلمدان به قتل رسانند و آن‌گاه همگی اظهار داشتند که نظام مالیاتی خسرو موافق عدالت و مورد تأیید ایشان است.<sup>(۱۴۰)</sup>

داریوش کبیر (۴۲۲ ق.م) نیز که تصمیم‌ها و احکام صادر شده از سوی خود را همچون وحی الهی قلمداد می‌کرد،<sup>(۱۳۱)</sup> بخلاف رویهٔ کوروش، افراد شورشی را به شدیدترین وجه ممکن کیفر می‌داد. برای نمونه، او خود در یکی از بندهای کتیبهٔ بیستون، که به بیان سرکوب شورش‌ها پرداخته است، می‌نویسد: «مردی به نام چیترتخم در ناحیهٔ ساگارت - ایالتی در مجاورت کرمان امروزی - بر من یاغی شد... به اراده اهور مزاده شون من بر قشونی که از من برگشته بود، فائق آمد و چیترتخم را فراگرفته، نزد من آورد. من گوش‌ها و بینی او را بریدم و چشمان او را درآوردم. او را به درگاه من در غل و زنجیر

- بود.<sup>(۱۳۹)</sup> ۵. سازمان جاسوسی و پلیسی؛<sup>(۱۴۰)</sup> ۶. مددود خاندانهای بزرگ و اشرافی و نجیبزادگان تیولدار.<sup>(۱۴۱)</sup>
- برایند این ساختار قدرت، اعم از پوسته ظاهری و تبلیغاتی و پایه‌های واقعی و نه چندان پنهان آن، این بود که پادشاه خود را دارای قدرت مطلق می‌دانست و به خودی خود، هیچ آهنگ ناسازگار با اراده و میل خود را برئی نافت.<sup>(۱۴۲)</sup> و تنها قدرت و نفوذ نجیبزادگان تیولدار، که معمولاً دارای قدرت نظامی قابل توجهی بودند.<sup>(۱۴۳)</sup> و یا نفوذ معنوی و اجتماعی روحانیان.<sup>(۱۴۴)</sup> می‌توانست تا حدی از خودکامگی پادشاه بکاهد.<sup>(۱۴۵)</sup> ولی این مهار قدرت پادشاه نیز معمولاً در جهت حفظ منافع اشراف و بزرگان بود.<sup>(۱۴۶)</sup> و نه در رابطه با توده مردم و رعیت که هم پادشاه و هم تیولداران به دید «بردگان» خود به آنان می‌نگریستند.<sup>(۱۴۷)</sup> بی‌سبب نبود که سوسياليسیم مزدک (۱۴۸) طی مدت کوتاهی تمامی بنیان‌های جامعه را در نور دید و از سوی توده محروم جامعه مورد استقبال چشمگیر واقع شد.<sup>(۱۴۹)</sup> همچنان که پیش از آن در عصر هخامنشی نیز اصلاحات گثومات مغ، که شباهت‌های زیادی به آرمان‌ها و اقدامات مزدک داشت و به سرعت و شدت توسط داریوش و هم‌پیمانانش سرکوب گردید (۱۵۰) ق)، رضایت و خرسنده همه اقوام و ملل امپراتوری هخامنشی، بجز پارسیان را فراهم آورد و قتل گثومات موجب حزن و اندهاد مردمان گردید.<sup>(۱۵۱)</sup> و سرانجام، همین ظلم و بی‌عدالتی و خودکامگی فرمانروایان و بریدگی آنان از توده ملت یکی از علل عدمه فروپاشی سریع ساسانیان در برابر سپاهیان اسلام گردید.<sup>(۱۵۲)</sup>
- به طور خلاصه، پایه‌های قدرت و حکومت و به تبع آن ثروت و مکنت بی‌حساب و لجام گسیخته زمامداران در ایران باستان، بر سه پایه «خون و تبار»<sup>(۱۵۳)</sup> زور و شمشیر؛ و مالکیت اراضی (تیولداری)<sup>(۱۵۴)</sup> استوار بود و این در شرایطی بود که این ایزارهای در انحصار چند خاندان بزرگ نزدیک در رأس آن‌ها خاندان سلطنت قرار داشت.<sup>(۱۵۵)</sup> در این ساختار قدرت، جامعه ایران و روند امور اجتماعی، سیاسی و اقتصادی بر وفق مذاق و میل زمامداران ایالات، موسوم به «شاھان کوچک» و فرمانروای کل کشور، یعنی «شاھ بزرگ» و «شاھنشاھ» (شاھ شاھان) می‌چرخید.<sup>(۱۵۶)</sup> این فرایند طی دوره‌های گوناگون ایران باستان، کم و بیش رو به تشیدید بود تا به نظام طبقاتی غیرقابل عبور ساسانی<sup>(۱۵۷)</sup> منتهی گردید.
- ..... پی‌نوشت‌ها
- ۱- علی بن عبیسی اربلی کشف الغمة فی معرفة الأئمة، ج ۲، ص ۲۳۰.
  - ۲- محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۹۷۵، ص ۳۳۶.
  - ۳- ر.ک: حسن پیرنیا، تاریخ ایران باستان، ج ۱، ص ۲۲۸-۲۳۱ و ج ۳، ص ۲۶۴۷ / ن. و. پیگرلوسکایا و دیگران، تاریخ ایران، ص ۱۲

۴۵. اوستا، ص ۱۰۱۷ / محمد تقی بهار (ملک الشعرا)، سپک شناسی، ج ۱، ص ۲۴۲ / محمد جواد مشکور، ایران در عهد باستان، ص ۸۸
۴۶. محمد حسین بن خلف تبریزی، برهان قاطع، واژه‌های «خور» و «خوره» / علی اکبر دهخدا، لغت‌نامه، واژه «خره» / محمد تقی بهار (ملک الشعرا)، همان، ص ۱۳۸ و ۱۲۱ / اوستا، ترجمه هاشم رضی، ص ۴۲۸، ۴۳۱ / محمد جواد مشکور، ایران در عهد باستان، ص ۸۸
۴۷. محمد جواد مشکور، تاریخ ایران زمین، ص ۶ / عزیزالله بیات، کلیات جغرافیای طبیعی و تاریخی ایران، ص ۴۷
۴۸. عبدالحسین زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ج ۱، ص ۳۲۱ / محمد جواد مشکور، تاریخ ایران زمین، ص ۱۶۱۵ / سرپرسی سایکس، همان، ج ۱، ص ۴۱۲ / آرتور کریستن سن، مزادپرستی در ایران قدیم، ص ۱۲۵
۴۹. عبدالحسین زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ج ۱، ص ۱۶ / محمد جواد مشکور، ایران در عهد باستان، ص ۴۹ / اوستا، ترجمه جلیل دوستخواه، ج ۲، ص ۱۰۱۷
۵۰. اوستا، ترجمه جلیل دوستخواه، ص سی و شش، «گاهان»، هات ۱۰۳۱؛ هات ۱۰۴۷؛ هات ۱۰۴۸؛ هات ۱۰۴۹؛ «یشتها»، زامیاد یشت، بندهای ۳۸۳۳
۵۱. هرودوت، تواریخ، ترجمه ع. وحید مازندرانی، تاریخ دوران، همان، ص ۶۰۷ / کلمان هوار، ایران و تمدن ایرانی، ترجمه حسن انوشه، ص ۴۳، ۴۲۳
۵۲. علی بن حسین، مسعودی، پیشین، ج ۱، ص ۲۴۷ / عبدالحسین زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ج ۱، ص ۱۰۳ / محمد جواد مشکور، تاریخ ایران زمین، ص ۱۱ / همو، ایران در عهد باستان، ص ۸۱۰
۵۳. محمد جواد مشکور، ایران در عهد باستان، ص ۱۶۸ / حسن پیرنیا، همان، ج ۱، ص ۲۴۱
۵۴. محمد جواد مشکور، تاریخ ایران زمین، ص ۷ / کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۵۶
۵۵. علی رضا شجاعی زند، مشروعت دینی دولت و اقتدار سیاسی دین، ص ۷۰ / رمن گیرشمن، همان، ص ۱۲۶
۵۶. حسن پیرنیا، همان، ج ۲، ص ۱۲۵۲، ۱۲۵۳، ۱۲۵۴، ۱۵۷۱، ۱۵۷۲، ۱۵۷۳، ۱۵۷۴، ۱۵۷۵
۵۷. ر.ک: یوزف ویسهوفر، ایران باستان، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، ص ۶۱-۶۴ / ناصر مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۸۶ / محمد باقر مجلسی، پیشین، ج ۱۴، ص ۱۴، هات ۵۴۹-۵۴۲
۵۸. اساس روابط اسلام کاظم علیه، به نقل از معانی الأخبار و علل الشرائع، ملک و سلطنت بر دو قسم است: ملوکیت بر حق و از جانب خداوند و ملوکیت جبارانه و زوردارانه و باطل. در این میان، حکومت ذوالقرین از جمله حکومت‌های بر حق و الهی شمرده شده است، این در حالی است که امروزه بر اساس اسناد تاریخی، از جمله کتب مختلف تورات، تردیدی وجود ندارد که ذوالقرین همان «کوروش هخامنشی» است.
۵۹. ر.ک: عبدالحسین زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ج ۱، ص ۱۳۱، ۱۳۰، ۱۶۲، ۱۵۹۱، ۱۵۹۲
۶۰. ر.ک: بیرونی، همان، ج ۲، ص ۱۵۷۱، ۱۵۷۲، ۱۵۷۳، ۱۵۷۴
۶۱. ر.ک: بهرام فرهوشی، همان، ص ۶۱-۵۷ / عبدالحسین زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ج ۱، ص ۱۳۱، ۱۳۰
۶۲. ایران در عهد باستان، ص ۸۸
۶۳. اوستا، گاهان، هات ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۴، ۱۳۴-۱۳۳
۶۴. سرپرسی سایکس، همان، ج ۱، ص ۱۳۷ / محمد جواد مشکور، تاریخ ایران زمین، ص ۱۵ / عبدالحسین زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ج ۱، ص ۵۳ / محمد جواد مشکور، ایران در عهد باستان، ص ۹۹ و ۹۸ / اوستا، ترجمه هاشم رضی، ص ۱۹
۶۵. برخی که قولشان نادر محسوب می‌شود، مرگ زرتشت را طور دیگری نقل کرده‌اند. ر.ک: ویل دورانت، پیشین، ج ۱، ص ۲۲۶ و ۲۲۷
۶۶. اوستا، ترجمه هاشم رضی، ص ۲۶ / عبدالحسین زرین کوب، تاریخ مردم ایران زرتشت و بازگشت به شرک، در حالی صورت گرفت که یکی از مشدادرها و مواضع زرتشت این بود که فرمانروای راستین باید از سازش‌کاری و ترک قوانین الهی به خاطر خوشابند این و آن پرهیزد. ر.ک: اوستا، ترجمه جلیل دوستخواه، «گاهان»، هات ۱۰۳؛ «یشتها»، زامیاد یشت، بند ۳۳-۳۸
۶۷. آرتور کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۵۷ و ۶۲ / همو، مزادپرستی در ایران قدیم، ص ۳۴ / عبدالحسین زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ج ۱، ص ۴۶، ۴۵
۶۸. حسن پیرنیا، همان، ج ۱، ص ۲۰۰ / عبدالحسین زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ج ۱، ص ۱۰۱
۶۹. و. پیگولوسکایا و دیگران، پیشین، ص ۲۱ / ایرج افشار، بلوجستان و تمدن دیرینه آن، ص ۱۱-۱۲، ۱۱
۷۰. آرتور کریستن سن، پیشین، ص ۶۲ / عبدالحسین زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ج ۱، ص ۵۷ / اوستا، همان، ص چهل و پنج توضیحات مترجم.
۷۱. آرتور کریستن سن، همان / محمد جواد مشکور، تاریخ ایران زمین، ص ۲۲-۲۳
۷۲. این نکته از کوکنای آرام گثومات مغ علیه کمیجه و انجام اقداماتی مغایر سیاست مذهبی هخامنشیان و درجهت حاکمیت ارزش‌های آیین تحریف شده زرتشت و نیز از اشتغال عنوان رؤسای آیین زرتشت در دوره‌های بعد از واژه «معن» قابل استفاده است. (ر.ک: محمد جواد مشکور، تاریخ ایران زمین، ص ۵۴)
۷۳. عبدالحسین زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ج ۱، ص ۵۲ / رمن گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، ص ۱۷۸ و ۱۷۹ / حسن پیرنیا، همان، ج ۱، ص ۲۲۰ / اوستا، ترجمه جلیل دوستخواه، گاهان، هات ۱۳۷، ۱۳۵
۷۴. عبدالحسین زرین کوب، در قلمرو و جدان، ص ۷۰. هرچند در مورد خاستگاه اولیه زرتشت هنوز سخن قاطعی وجود ندارد، اما قرایبی متفق همسو باست زرتشتی، گویای تعلق وی به ایران غربی، یعنی سرزمین ماد و آذری‌آجان است. البته تردیدی نیست که زرتشت در موطن خود هزاره‌ای بنافت و از آن سرزمین رانده شد تا سرانجام، در شرق ایران و در دریار کی گشتنیست مقبول است. (ر.ک: عبدالحسین زرین کوب، در قلمرو و جدان، ص ۶۸ / ز. دوشن گیمن، همان، ص ۷ / کریستن سن، مزادپرستی در ایران قدیم، ص ۱۷)
۷۵. ر.ک: کریستن سن، مزادپرستی در ایران قدیم، ص ۳۴ و ۳۳ / همو، ایران در زمان ساسانیان، ص ۶۲ و ۶۱ / رمن گیرشمن، همان، ص ۱۷۳ / ویل دورانت، همان، ص ۴۲۵ و ۴۲۶
۷۶. عبدالحسین زرین کوب، در قلمرو و جدان، ص ۷۰ / همو، تاریخ مردم ایران، ج ۱، ص ۴۶ و ۴۵ و ۹۲ / محمد جواد مشکور، تاریخ ایران زمین، ص ۳۲ و ۳۰
۷۷. بنا به گزارش سنت زرتشتی، که برخی قراین متعدد از منابع کهن خارجی نیز آن را تایید می‌کنند، اوستای عصر هخامنشی بر روی دوازده هزار پوست گاو با خط طلا نوشته شده بود. ر.ک: بهرام فرهوشی، ایران‌توییج، ص ۹۹ و ۹۸ / محمد جواد مشکور، ایران در عهد باستان، ص ۶۷ / ویل دورانت، همان، ص ۴۲۳
۷۸. سرپرسی سایکس، همان، ج ۱، ص ۱۳۸ / اوستا، ترجمه جلیل دوستخواه، ج ۱، ص چهارده (توضیحات مترجم).
۷۹. اوستا، همان، «یشتها»، هات ۱۴؛ هات ۱۴؛ هات ۱۳؛ هات ۱۶؛ «یشتها»، هات ۲۱؛ هات ۴۲؛ هات ۴۲؛ هات ۴۱؛ هات ۴۰؛ هات ۴۹؛ هات ۱۹
۸۰. هات ۸۲، ۶۹

- ۸۴- محمدجواد مشکور، همان، ص ۷۷.
- ۸۵- همان، ص ۷۹ / عبدالحسین زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ج ۱، ص ۴۲۳ و ۴۲۳ / آرتوکریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۱۳۹.
- ۸۶- محمدجواد مشکور، تاریخ ایران زمین، ص ۷۹.
- ۸۷- همان / آرتوکریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۸۸.
- ۸۸- همان / آرتوکریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۱۳۳ / عبدالحسین زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ج ۱، ص ۴۰۷ و ۴۰۸.
- ۸۹- محمدجواد مشکور، همان، ص ۱۶۵ و ۱۶۵ / عبدالحسین زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ج ۱، ص ۴۱۷ / آرتوکریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۱۷۸ / حسن پیرنیا، همان، ص ۲۵۳۱.
- ۹۰- هنری لوکاس، تاریخ تمدن، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، ج ۱، ص ۳۳۷ / عبدالحسین زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ج ۱، ص ۵۲۱، ۴۶۸، ۴۰۷.
- ۹۱- سرپرسی سایکس، همان، ج ۱، ۴۱۲ / رمن گریشمن، همان، ص ۲۸۶.
- ۹۲- عبدالحسین زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ج ۱، ص ۴۸۶.
- ۹۳- عبدالحسین زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ج ۱، ص ۳۵۱ / محمدجواد مشکور، تاریخ ایران زمین، ص ۷۷ / آرتوکریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۴۲.
- ۹۴- محمدجواد مشکور، تاریخ ایران زمین، ص ۷۷، ۷۵ / عبدالحسین زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ج ۱، ص ۳۸۵ / حسن پیرنیا، همان، ج ۳ / سرپرسی سایکس، همان، ص ۲۸۶ / کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۳۱۱ و ۳۱۷.
- ۹۵- عبدالحسین زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ج ۱، ص ۲۸۵.
- ۹۶- همان، ص ۳۹۰ / حسن پیرنیا، همان، ج ۳، ص ۲۵۳۵ و ۲۵۳۴ / اولی دورانت، همان، ج ۳، ص ۶۲۲.
- ۹۷- عبدالحسین زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ج ۱، ص ۴۰۷ و ۴۰۸.
- ۹۸- ن. و پیگولوسکایا و دیگران، همان، ص ۱۵۵ / رمن گریشمن، همان، ص ۳۴۹ / آ. بلنیتسکی، خراسان و موارده النهر، ترجمه پرویز جاووند، ص ۲۱.
- ۹۹- عزیزالله بیات، کلیات تاریخ و تمدن ایران، ص ۵۷ / آرتوکریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۳۵۱، ۳۱۹، ۳۱۷، ۲۱۱ / بیوزف و یسہوفر، همان، ص ۴۹۶.
- ۱۰۰- آرتوکریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۲۱۱.
- ۱۰۱- محمدجواد مشکور، تاریخ ایران زمین، ص ۱۰۵، ۱۰۴ / حسن پیرنیا، همان، ج ۳، ص ۲۱۰ / عبدالحسین زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ج ۱، ص ۵۰۰ / هنری لوکاس، همان، ج ۱، ص ۳۳۷.
- ۱۰۲- علی رضا شجاعی زند، همان، ص ۱۰۱ / آرتوکریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، همان، ص ۳۳۷.
- ۱۰۳- هنری لوکاس، همان، ص ۳۳۷ / آرتوکریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، همان.
- ۱۰۴- آرتوکریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۱۳۹.
- ۱۰۵- عزیزالله بیات، ص ۵۷ / آرتوکریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۱۳۹، ۱۳۹، ۳۱۷، ۲۱۱، ۳۱۹، ۳۱۷ / بیوزف و یسہوفر، همان، ص ۵۹۸، ۴۹۶، ۳۵۱، ۳۱۹.
- ۱۰۶- عزیزالله بیات، همان / آرتوکریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۱۲۲.
- ۱۰۷- عزیزالله بیات، همان / نیز و یسہوفر، همان، ص ۲۰۷.
- ۱۰۸- ظاهرا منظور از «دیدگان شب» ستارگان است. این تعبیر بسیار مبالغه‌آمیز است، ولی از شخص جاهطلب و پرگروری همچون خسرو پرویز، که چند صاحب نیز قلمرو گشوردش را به حدود قلمرو هخامنشی رساند و نامه پامبر اکرم پامبر را پاره کرد، بعید نیست.
- ۱۰۹- آرتوکریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۵۸۴.
- ۱۱۰- همان، ص ۲۰۶ و ۲۰۳ / عبدالحسین زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ج ۱، ص ۴۱۱.
- ۱۱۱- آرتوکریستن سن، همان، ص ۱۳۸ / سرپرسی سایکس، همان، ج ۱، ص ۲۰۶ / عبدالحسین زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ج ۱، ص ۲۰۷ و ۲۰۷ / محمود افتخارزاده، اسلام و ایران، ص ۳۰ / عبدالحسین زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ج ۱، ص ۴۱۸ / محمدجواد مشکور، تاریخ ایران زمین، ص ۱۰۸ و ۱۰۸.
- ۱۱۲- ر. ک: محمود افتخارزاده، همان، ص ۴۴ / آرتوکریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۱۷۸، ۱۷۶ / عبدالحسین زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ج ۱، ص ۴۱۸.
- همان ج ۱، ص ۱۴۷۱ و ج ۲، ص ۱۴۷۱ / محمدجواد مشکور، ایران در عهد باستان، ص ۱۸۱ / آنکه: ۹۱، ۸۳ / کتاب «دانیال»، ۲۰، ۳۸؛ ۹۲ / کتاب «دوم تواریخ» ۲۲، ۲۲ / حسن الائین، دانشناس اسلامی، ۲۰، ۴۱۷ / سید جعفر حمیدی، تاریخ اورشلیم، ص ۱۱۳، ۱۳۹ / محمدجواد مشکور، تاریخ ایران زمین، ص ۲۸۷ و ۲۸۷.
- ۱۱۳- هرودوت، همان، ص ۲۵۹.
- ۱۱۴- اوستا، ترجمه جلیل دوستخواه، «یشتها» ۵، ۵۳، ۲۱، ۳۱ / عبدالحسین زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ج ۱، ص ۱۶۵ و ۱۶۵ / بهرام فرهوشی، همان، ص ۱۷۰ و ۱۷۰ / ویل دورانت، همان: ج ۱، ص ۲۴۰ / عبدالحسین زرین کوب، همان، ص ۳۷۸ / محمدجواد مشکور، تاریخ ایران زمین، ص ۵۳ / رمن گریشمن، همان، ص ۱۷۲ و ۱۷۲ / سرپرسی سایکس، همان، ص ۳۲۰، ۳۲۹، ۱۷۲.
- ۱۱۵- ر. ک: بهرام فرهوشی، همان، ص ۱۷۳ و ۱۷۳ / حسن پیرنیا، همان، ج ۲، ص ۹۹۳ و ۹۹۳.
- ۱۱۶- عبدالحسین زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ج ۱، ص ۳۱۸ / سرپرسی سایکس، همان، ج ۱، ص ۴۱۲ / رمن گریشمن، همان، ص ۳۱۱ و ۳۱۷ / سرپرسی سایکس، همان، ص ۲۸۶ / کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۳۱۱ و ۳۱۷.
- ۱۱۷- محمدجواد مشکور، تاریخ ایران زمین، ص ۷۶ و ۷۵، ۵ / عبدالحسین زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ج ۱، ص ۲۶۸ و ۲۶۸ / سرپرسی سایکس، همان، ص ۱۳۱ و ۱۳۱.
- ۱۱۸- آرتوکریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۲۹۳۸ / حسن پیرنیا، همان، ج ۱، ص ۱۶۱ و ۱۶۲ و ج ۳، ص ۲۶۴۸ و ۲۶۴۸ / عبدالحسین زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ج ۱، ص ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۸ / رمن گریشمن، همان، ص ۳۱۸.
- ۱۱۹- رمن گریشمن، همان، ص ۲۰۳۰ و ۲۰۳۰ / عبدالحسین زرین کوب، همان، ص ۳۷۵، ۳۷۴ / آرتوکریستن سن، همان، ص ۶۷، ۶۶ / محمدجواد مشکور، تاریخ مردم ایران زمین، ص ۷۷ و ۷۶ / سرپرسی سایکس، همان، ج ۱، ص ۱۲۸ / بیوزف و یسہوفر، همان، ص ۱۷۲، ۱۷۱.
- ۱۲۰- اولین برخورد اشکانیان با رومیان در سال ۹۶ ق. م. رخ داد. (رمن گریشمن، همان، ص ۲۹۴)
- ۱۲۱- رمن گریشمن، همان، ص ۲۰۳۰ / عبدالحسین زرین کوب، همان، ص ۳۰۲ / آرتوکریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۲۹۳۸ / حسن پیرنیا، همان، ج ۱، ص ۱۶۱ و ۱۶۲ و ج ۳، ص ۲۶۸۷ و ۲۶۸۷ / عبدالحسین زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ج ۱، ص ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۸ / اولین برخورد اشکانیان با رومیان در سال ۹۶ ق. م. رخ داد.
- ۱۲۲- عبدالحسین زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ج ۱، ص ۳۲۴.
- ۱۲۳- حسن پیرنیا، همان، ج ۳، ص ۲۶۴۹ و ۲۶۴۸ / عبدالحسین زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ج ۱، ص ۲۶۴۹ و ۲۶۴۸ / آرتوکریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۷۴ / محمدجواد مشکور، تاریخ مردم ایران زمین، ص ۷۷ و ۷۶ / سرپرسی سایکس، همان، ج ۱، ص ۱۲۸ / بیوزف و یسہوفر، همان، ص ۱۷۲، ۱۷۱.
- ۱۲۴- محمدجواد مشکور، تاریخ ایران زمین، ص ۷۴ و ۷۳ / سرپرسی سایکس، همان، ج ۱، ص ۱۳۸ / بیوزف و یسہوفر، همان، ص ۱۷۲ و ۱۷۱.
- ۱۲۵- عبدالحسین زرین کوب، همان، ص ۵۰۰ / حسن پیرنیا، همان، ص ۲۶۵۰ و ۲۶۵۰ / سرپرسی سایکس، همان، ص ۴۹۹ / حسن پیرنیا، همان، ص ۲۶۵۰.
- ۱۲۶- عبدالحسین زرین کوب، همان، ص ۵۰۰.
- ۱۲۷- همان، ص ۲۵۷ / حسن پیرنیا، همان، ص ۲۱۰.
- ۱۲۸- عبدالحسین زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ج ۱، ص ۵۲۲ / سرپرسی سایکس، همان، ص ۳۲۸ / حسن پیرنیا، همان، ص ۲۶۵۵ و ۲۶۵۵ / سرپرسی سایکس، همان، ص ۲۱۰.
- ۱۲۹- محمدجواد مشکور، تاریخ ایران زمین، ص ۷۶ / حسن پیرنیا، همان، ص ۷۶ / پیرنیا، همان، ص ۱۵۸.
- ۱۳۰- عبدالحسین زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ج ۱، ص ۳۲۰ / محمدجواد مشکور، تاریخ ایران زمین، ص ۷۷ و ۷۶ / بیوزف و یسہوفر، همان، ص ۲۶۸۸ و ۲۶۸۸ / حسن پیرنیا، همان، ج ۲، ص ۱۵۹۵ و ۱۵۹۵ / محمدجواد مشکور، تاریخ ایران زمین، ص ۷۶ / عبدالحسین زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ج ۱، ص ۳۵۷.

- دوران، همان، ج، ۱، ص ۴۱۸. ۱۳۲- حسن پیرنیا، همان، ج، ۱، ص ۵۴۴.  
 ۱۳۳- بخشایشی اردستانی، همان، ص ۲۰.  
 ۱۳۴- اوستا، ترجمه جلیل دوستخواه، ص چهل و دو، «گاهان»، هات، ۲۰۵؛ هات، ۱۹؛ هات، ۴۸؛ «وندیداد»، هات، ۱۰.  
 ۱۳۵- آرتور کریستن سن، همان، ص ۲۱۹، ۲۱۸ / همو، مزدآپرستی در ایران قدیم، ص ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۵۳.  
 ۱۳۶- آرتور کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۵۳۰، ۴۲۴.  
 ۱۳۷- همان، ص ۲۹۳، ۴۹، ۴۶ / گشویدن گرن، همان، ص ۵۳۰، ۴۲۷، ۱۵۶، ۱۵۲، ۱۴۷.  
 ۱۳۸- همان، ص ۱۶۷، ۱۵۵، ۱۵۲ / عبدالحسین زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ج، ص ۲۹، ۲۹، ۳۰، ۳۰، ۳۰ / حسن پیرنیا، همان، ج، ۵. ۲۵۳۱ / محمدجواد مشکور، ایران در عهد باستان، ص ۹۸ / عبدالملک تعالیی، تاریخ غرر السیر، ص ۳۹۷.  
 ۱۳۹- آرتور کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۴۷۱، ۴۰، ۴۷۳ / گشویدن گرن، همان، ص ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶.  
 ۱۴۰- آرتور کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۶۴۹، ۶۴۸، ۶۴۳، ۶۴۲، ۶۴۰، ۵۰، ۵ / ۴۹۳، ۱۳۵، ۴۷، ۴۶، ۴.  
 ۱۴۱- کلمان هوار، همان، ۷۵ / گشویدن گرن، همان، ص ۱۰۴ / حسن پیرنیا، همان، ج، ۲، ص ۹۰. ۹۵۴، ۹۵۳.  
 ۱۴۲- آرتور کریستن سن، همان، ص ۵۴۲، ۵۳۶، ۵۳۲-۵۳۴ / کلمان هوار، همان، ص ۱۸۸.  
 ۱۴۳- آرتور کریستن سن، همان، ص ۱۶۷، ۱۶۲، ۱۵۹، ۱۵۷، ۳۹، ۳۶ / گشویدن گرن، همان، ص ۱۰۱.  
 ۱۴۴- آرتور کریستن سن، همان، ص ۵۰۴، ۴۹، ۴۷، ۴۶ / حسن پیرنیا، همان، ج، ۱، ص ۱۴۶، ۱۴۶۱، ج، ۳ / بخشایشی اردستانی، همان، ص ۲۱ و ۲۰.  
 ۱۴۵- آرتور کریستن سن، همان، ص ۴۹ / گشویدن گرن، همان، ص ۱۶۶، ۱۷۷.  
 ۱۴۶- آرتور کریستن سن، همان، ص ۳۵، ۱۵۹، ۴۲۶ / کلمان هوار، همان، ص ۱۱۸ / حسن پیرنیا، همان، ج، ۱ / گشویدن گرن، همان، ص ۱۰۱، ۱۰۸، ۱۱۱ / حسن پیرنیا، همان، ج، ۲، ص ۱۰۵۰.  
 ۱۴۷- آرتور کریستن سن، همان، ص ۱۰۱ / حسن پیرنیا، همان، ج، ۲ / ۲۶۰، ۲۶۴۹ / آرتور کریستن سن، همان، ص ۲۶۰، ۲۶۴۹.  
 ۱۴۸- آرتور کریستن سن، همان، ص ۱۰۱، ۱۰۸، ۱۱۱ / گشویدن گرن، همان، ص ۱۰۲ / حسن پیرنیا، همان، ج، ۲ / احتمال تفاصیل تاریخ ایران از آغاز تا انقراض تاجاریه، ص ۱۱۸ / احمدبن محمد (مشکوره رازی)، تجارب الام، ج، ۱، ص ۱۰۵.  
 ۱۴۹- بوزف ویسهوفر، همان، ص ۱۹ / عبدالحسین زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ج، ۱، ص ۲۷۷، ۲۸۲، ۴۶۶ / آرتور کریستن سن، همان، ص ۲۷۶ / محمدجواد مشکور، تاریخ ایران زمین، ص ۱۱۰.  
 ۱۵۰- محمدجواد مشکور، تاریخ ایران زمین، ص ۲۱-۳۰ / حسن پیرنیا، همان، ج، ۱، ص ۵۰.  
 ۱۵۱- محمدجواد مشکور، تاریخ ایران زمین، ص ۱۰۴.  
 ۱۵۲- آرتور کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۴۷۷، ۴۴۲.  
 ۱۵۳- همان، ص ۳۹ / عبدالحسین زرین کوب، تاریخ ایران زمین، ص ۱۰۶، ۱۰۵ / ۳۵۰، ۳۴۹ / آرتور کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۱۰۶.  
 ۱۵۴- آرتور کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۱۵۹ / کلمان هوار، همان، ص ۱۸۷.  
 ۱۵۵- آرتور کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۳۵۲ / عبدالحسین زرین کوب، تاریخ ایران، ج، ۱، ص ۴۷۷، ۴۲۴، ۴۷۳ / عزیزالله بیات، همان، ص ۷۰، ۵۵ / سربررسی سایکن، همان، ج، ۱، ص ۴۹۴ / حسن پیرنیا، همان، ج، ۲، ص ۱۴۸۹، ۱۴۶۲ / محمدجواد مشکور، تاریخ ایران زمین، ص ۵۰.  
 ۱۵۶- آرتور کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۲۲۹ / محمدجواد مشکور، تاریخ ایران زمین، ص ۱۰۶ / کلمان هوار، همان، ص ۱۶۷.
- ۱۱۳- ر.ک: آرتور کریستن، سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۱۷۸، ۱۷۶ / اوستا، ترجمه جلیل دوستخواه، ص ۱۰۱ و ۱۰۷ / عبدالحسین زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ج، ۱، ص ۴۲۵ و ۴۲۴. درست است که پادشاهان ساسانی همچون هخامنشیان چنین وانمود می‌کردند که حلقه سلطنت و «فرمایزدی» را مستقیماً از اهورا مزا و یا میترا یا آناهیتا دریافت می‌کنند؛ اما باید در نظر داشت که این ادعای اگر در مورد پادشاهان دوره اول هخامنشی بهره‌ای از حقیقت داشت، بدون تردید در مورد پادشاهان ساسانی تنها یک ظاهر می‌باشد. در نتیجه، آن ساسان تنها در صورت تأمین رضایت نهاد دینی می‌توانست چنین ادعایی را بر کرسی نشاند و مورد انتکار واقع نشود.  
 ۱۱۴- آرتور کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۲۰۶ / محمدجواد مشکور، تاریخ ایران زمین، ص ۱۰۸.  
 ۱۱۵- محمدجواد مشکور، تاریخ ایران زمین، ص ۱۱۰، ۱۰۳.  
 ۱۱۶- دوشن گمن، همان، ص ۱۵۹ / آرتور کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۲۸۲، ۲۸۳. ۳۱۸.  
 ۱۱۷- دوشن گمن، همان، ص ۱۶۱ / آرتور کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۴۸۵ و ۴۸۶ / محمدجواد مشکور، تاریخ ایران زمین، ص ۹۴ / عبدالحسین زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ج، ۱، ص ۴۹۴ و ۴۹۳.  
 ۱۱۸- لازم به یاداوری است که وضعیت همکاری و معاهده دین و دولت، که از آن به «اتحاد بیان دو نهاد» تعییر می‌شود، صورت‌ها و فروض گوناگونی دارد. این اتحاد ممکن است با تعدد زعامت دینی و سیاسی همراه باشد و یا وحدت زعامت دو نهاد؛ همچنان‌که وحدت کامل دو نهاد نیز گاه به صورت دین‌سالاری (دین دولتی) است و گاه به صورت دولت‌سالاری (دولت دینی). تحقق هریک از این فروض بستگی به شرایط سیاسی - اجتماعی حاکم بر جامعه و نیز کم و کیف معارف یک دین دارد. ر.ک: على رضا شجاعی زند، همان، ص ۹۴.  
 ۱۱۹- آرتور کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۵۹۸، ۳۵۱، ۳۲۶، ۳۱۷.  
 ۱۲۰- برخی محققان این وضعیت را «دولت‌سالاری» نامیده‌اند.  
 ر.ک: على رضا شجاعی زند، همان، ص ۹۳.  
 ۱۲۱- این تفرق طلبی نهاد سیاسی گاه به شکل تعبیین مقام «موببد موبیدان» توسط پادشاه ساسانی تبلور می‌یافتد؛ به طوری که نظر می‌رسد اصل و رویه معمول همین بوده است. ر.ک: محمدجواد مشکور، تاریخ ایران زمین، ص ۱۰۶ / آرتور کریستن سن، همان، ص ۱۷۸، ۱۷۷ / کلمان هوار، همان، ص ۱۶۳. البته در شرایط وجود شاهان ضعیف و یا مذوق پادشاه از مذهب رسمی و مورد قبول موبیدان، نهاد روحانی در امر نهاد سیاسی مداخله می‌کرد و با حمایت اشراف به عزل و نصب پادشاهان می‌پرداخت. ر.ک: عبدالحسین زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ج، ۱، ص ۵۲۹، ۴۴۵ / آرتور کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۴۶۵، ۴۶۶ / کلمان هوار، همان، ص ۱۷۶ / گشویدن گرن، فشورالیسم در ایران باستان، ترجمه هوشگ صادقی، ص ۱۷۹-۱۶۶.  
 ۱۲۲- محمدجواد مشکور، همان، ص ۱۰۹ / عبدالحسین زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ج، ۱، ص ۴۳۲.  
 ۱۲۳- عبدالحسین زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ج، ۱، ص ۴۷۷ / آرتور کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۲۶۱ / محمدجواد مشکور، تاریخ ایران زمین، ص ۱۱۰، ۹۳، ۸۲.  
 ۱۲۴- محمدجواد مشکور، تاریخ ایران زمین، ص ۱۱۰، ۹۳ / آرتور کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۲۶۱ / عبدالحسین زرین کوب، همان، ص ۴۸۷، ۴۶۷، ۴۴۴.  
 ۱۲۵- آرتور کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۲۹۴.  
 ۱۲۶- حسن پیرنیا، همان، ج، ۲، ص ۱۴۶۱ و ۱۴۶۰.  
 ۱۲۷- ویل دورات، همان، ج، ۱، ص ۴۲۲.  
 ۱۲۸- ر.ک: عبدالحسین زرین کوب، در قلمرو و جدان، ص ۱۷.  
 ۱۲۹- احمد سخاپیشی اردستانی، اصول علم سیاست، ص ۱۳۱.  
 ۱۳۰- بوزف ویسهوفر، همان، ج، ۱، ص ۱۲۷.  
 ۱۳۱- محمدبن جریر طبری، تاریخ الامم و السلوك، ج، ۱، ص ۵۶۷ / آرتور کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۵۰۴.  
 ۱۳۲- محمدجواد مشکور، تاریخ ایران زمین، ص ۴۹ / ویل